

۲۰۱۵۴۸۹

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ رستم و افراسیاب

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: امیرحسین جمالی



سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدید آور: جنگ رستم و افراسیاب / تألیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش امیرحسین جمالی. مشخصات نشر: تهران: بانوی دریا،
۱۳۹۶. مشخصات ظاهری: ۶۴ ص. شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۳۴۸-۳-۰.
وضعیت فهرست نویسی: فیفا. فروست: گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه
فردوسی؛ شعر فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: جمالی، امیرحسین، ۱۳۶۹
گردآورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۱۴ش / PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی:
۵۲۰۱۵۲۱. شماره کتابشناسی: ۸۱/۲۱.



تهران: اتوبان بابی، شرکت شهید توفیقی، بلوک ۴، واحد ۴
تلفن: ۲۲۹۲۴۱۵۳

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ رستم و افراسیاب

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: امیرحسین جمالی

ناشر: انتشارات بانوی دریا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۹۵۳۴۸ - ۳ - ۰

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	خاست کردن رستم گرگین را از شاه
۱۳	آرامن رستم لشکر خویش
۱۴	رفتن رستم به شه نشن به نزد پیران
۱۶	آمدن منیژه به پیش رستم
۱۸	آگاهی یافتن بیرن ز آامن رستم
۲۱	برآوردن رستم بیژن را از چاه
۲۳	شبیخون کردن رستم به ایوان افراسیاب
۲۵	آمدن افراسیاب به جنگ رستم
۲۷	شگفت یافتن افراسیاب از ایرانیان
۲۸	بازآمدن رستم پیش کیخسرو
۲۹	جشن آراستن خسرو
۳۱	[داستان دوازده رخ]
۳۲	در خواندن افراسیاب سپاه را
۳۴	فرستادن کیخسرو و گوردز را به جنگ تورانیان
۳۷	پیام بردن گیو از گودرز نزد پیران
۴۰	رفتن گیو به ویشه گرد به نزدیک پیران
۴۲	صف کشیدن هر دو لشکر
۴۶	رفتن بیژن به نزد گیو و رزم خواستن
۴۸	دستوری نبرد خواستن هومان از پیران
۴۹	رزم خواستن هومان از رهام

- ۵۱ رزم خواستن هومان از فریبرز
- ۵۳ رزم خواستن هومان از گودرز
- ۵۶ آگاه شدن بیژن از کردار هومان
- ۵۹ دادن گیو درِ سیلوش را به بیژن
- ۶۱ آمدن هومان به جنگ بیژن

www.ketab.ir

مقدمه

این ماسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه در زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و بگره‌های پیچیده و گویندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ به دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد. با شریعی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است. به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان رجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی دین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است. آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در تریه، از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوستا، فردوسی، مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در سایش ایرانی نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهدیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان ماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که اسس «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از «استانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار نظم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته اند: که «به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این است آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجایده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آذر شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم نظم خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خردا این گونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به دیگر سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی، در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گناهان به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس».

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهای مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبى چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن و منیژه:

در ایام هفتاد و شش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این است خبر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند
تا بدانجا که مصاییر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش
میکرده‌اند. فردوسی بر آنکه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان
بیژن و گرازان برمی‌آید، این دستار را در ایام جوانی ساخته بود، یکی از
دلایل این مدعا استعمال الاء و طلالی فرایانی است که زیاده از لزوم
در این داستانها مشاهده گردیده و دیدن آن است که فردوسی چنانکه در
دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و
مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود و یک قسمت این داستان
ابیات زیر دارای الفهای اطلاقیست:

به پیچید بر خویشتن بیژنا	که چون رزم سازه برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سران را
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به پند از را
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمنا	فزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من ای پادشاه	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرفراز	پگاه کیان بر درخشندای
همه این سخن بردل آمان نبود	جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود من پادشاه	جزاز نام شاهی نبود افرش
که اندر خور باغ بایستی	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال بست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجو	که او را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد	چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این دوره فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نبشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جز آنست ازیشان نبی بهرام	بگفت اندر احسنتشان زهرام
مهر و مهرهای کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در چنین حال بود که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلات جزیل محمود، که ری د ستردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که نامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورند. و نیز بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستان نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از زمین طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمای و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به ابناء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی منصف و کرم و خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زیان می‌آید، مثلش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با آزاد مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان، بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد با آن حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در زبانی پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنه به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعه منصف باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از نام بنام محمود لרزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.